

تحلیلی از تحولات اجتماعی و سیاسی ایران در سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷

مقاله بلندی که در چند شماره می‌خوانید، بر پایه بررسی کتابهای زیر نوشته شده است:

- **نامه‌های خلیل ملکی**
به کوشش امیر پیشداد -
محمدعلی همایون کاتوزیان
نشر مرکز، ۱۳۸۱
- **پنج گلوله برای شاه**
گفت و شنود محمود تربتی سنجانی
با عبدالله ارگانی
انتشارات خجسته، ۱۳۸۱
- **سازمان افسران حزب توده ایران از درون علوم انسانی**
به کوشش محمدحسین خسرو پناه
نشر پیام امروز، ۱۳۸۱
- **تاریخ کانون نویسندگان ایران**
نویسنده: محمدعلی سپانلو
نشر باران، سوئد، ۲۰۰۲
- **خانه دایی یوسف**
نوشته اتابک فتح‌الله زاده
به کوشش علی دهباشی
نشر قطره، ۱۳۸۱

۱۰ + ۵۳۴ ص، رقعی، ۴۳۵۰ تومان

۱۹۲ ص، رقعی، ۱۵۰۰ تومان

۳۷۶ ص، رقعی، ۲۴۰۰ تومان

۳۹۸ ص، رقعی، معادل ۱۵ دلار

هر برهه‌ای از تاریخ جوامع و ملتها اهمیت خاص خود را دارد. اهمیت بیشتری که هر کس احتمالاً برای مرحله تاریخی ویژه‌ای قائل می‌شود، به ارزش‌ها و ارزش‌گذاریهای ذهنی او و نیز به این موضوع بستگی دارد که در چه کاری است و چه هدفی را پیگیری می‌کند. مقاله حاضر را نیز، که در آن حدود سی سال منتهی به انقلاب اسلامی ایران می‌شود، در همین چارچوب باید مورد توجه قرار داد. دوران مورد بحث، از اوج گرفتن نهضت ملی شدن نفت در سالهای دهه ۱۳۲۰ تا انقلاب فراگیر بهمن ۱۳۵۷، بی‌تردید در تاریخ معاصر ایران از اهمیتی خاص برخوردار است؛ هم مولود شرایط اجتماعی و سیاسی پیش از خود بود و هم مستقیماً بر چگونگی تحولات بعدی تأثیر قاطع داشت. با این حال، اهمیت آن را احتمالاً نمی‌توان از نهضت مشروطیت، نوسازی دوران رضاشاه، یا جنگ جهانی دوم و اشغال مملکت از سوی ارتش‌های بیگانه، بیشتر - یا کمتر - دانست. برای تمرکز بر بحث، بناچار باید دامنه بررسی را محدود کرد. به دنبال نوشتن تاریخی جامع از تحولات دوران معاصر نیستیم. هدف ما بسی فروتنانه‌تر است: فقط اشاره‌ای به پاره‌ای از رویدادها می‌کنیم و نتایج و برداشتهایی محدود عرضه می‌داریم؛ آن هم صرفاً در چارچوب و مقتضیات کتابهایی که مبنای این «نقد و بررسی» هستند. بنابراین، تحلیل ما مسلماً کامل نیست و صاحب نظران از جهات مختلف می‌توانند بر آن انتقاد کنند یا به تکمیلش همت گمارند.

شروع و ادامه بحث، کم و بیش، بر پایه دوره‌هایی زمانی استوار است که این کتابها معرف آنها هستند. تقدم و تأخر بررسی کتابها، ربطی به اهمیت آنها ندارد. صرفاً کوشیده‌ایم تا نوعی تداوم تاریخی را در بحث خود رعایت کنیم. گمان می‌کنم که، به این ترتیب، پیگیری و درک مطالب برای خوانندگان آسانتر می‌شود و، به سبب نوعی پیوستگی تاریخی، تأثیر ماجراهای قبل را بر ماجراهای بعد با راحتی بیشتری می‌توان تعقیب کرد.

خلیل ملکی (۱۲۸۰ - ۱۳۴۸) از چهره‌هایی است که در دوره زمانی مورد بررسی ما نمودی بارز دارد. او عمدتاً یک ایدئولوگ بود و اهمیتش نیز بیش از همه به همین وجه نظریه‌پردازی او بازمی‌گردد.

ملکی دوستان و معتقدان و شاگردان زیادی داشت، و منتقدان و دشمنانی بیشتر. از همین

رو، در دوره زمانی مورد بحث، همواره چهره‌ای بحث‌انگیز بود، بحث و مجادله‌ای که تا به امروز نیز ادامه دارد. این امر، ضمن آنکه نشانگر اهمیت اوست، داوری درباره او را کاری ظریف و دشوار می‌کند. کتابهای متعددی که دوستان و دشمنانش منحصرأ درباره او نوشته‌اند یا در تحلیل‌های اجتماعی خود بناچار بخش یا بخشهایی را به او اختصاص داده‌اند،* از منابع مهم شناخت ملکی محسوب می‌شوند. اما نامه‌های خلیل ملکی از آنجا که نظیر غالب مکاتبات شخصی با سادگی بیشتری از مقالات و رسالات عمومی نوشته شده‌اند (هر چند حتی در این نامه‌ها هم به سختی می‌توان بین وجوه خصوصی و عمومی زندگی ملکی قائل به تمایز شد و خطی فاصل کشید)، به قول تدوین‌کنندگان کتاب، «ملکی را بازتر و بی‌پوشش‌تر از پیش نشان می‌دهند» (ص ۲).

در اینجا، بررسی کتاب را در چند بخش پی می‌گیریم. اول، مختصری در باب شرایط و زندگی شخصی ملکی. دوم، تحلیل عقاید او در باب شرایط خاص روز ایران و جهان. و سوم، چیزهایی که احتمالاً هنوز هم می‌توان از نظریه پردازی چون خلیل ملکی آموخت. به گمان من، سومین بخش احتمالاً مهمترین قسمت این بررسی است و نشان می‌دهد که وقتی بنیاد جهان‌بینی انسان، در چارچوب خود، دقیق و منسجم باشد، چگونه تحلیل قضایا و جبهه‌گیری‌ها آسانتر می‌شود؛ و این موضوع برای علاقه‌مندان به مباحث سیاسی و اجتماعی و بخصوص نسل جوان و برومند مملکت که صمیمانه در پی راه‌جویی و راه‌گشایی است واجد چه اهمیت ویژه‌ای است.

اما بحث حاضر بدون ورود به شرایط خصوصی زندگی ملکی کامل نتواند بود. او در دوره‌ای می‌زیست که لجن مال کردن مخالفان رسم روز بود، این «روحیه» شاید بومی یا شاید مربوط به جهان عقب مانده را در ادبیات عصر مشروطه نیز می‌توان ملاحظه کرد. اما در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰، رهبران حزب توده، به تأسی از «برادر بزرگ»، علمدار شدت گرفتن و قیحانه آن در ایران بودند. جهان‌بینی مدرن و طرز تفکر امروزی، چیزی که احتمالاً از مؤثرترین عوامل پیشرفت ممالک «راقیه» بوده است، وجود «مخالف» را برای پیشرفت و شکوفایی خود لازم می‌داند. ضمانت‌هایی قانونی برای فعالیت و بیان آزاد مخالفان منظور می‌کند، زیرا بدون

* از جمله این کتابها به طور اخص می‌توان به خاطرات سیاسی خلیل ملکی، به کوشش و با مقدمه مبسوط دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، خاطرات نورالدین کیانوری، خاطرات سیاسی دکتر اسکندری، پنجاه و سه نفر، بزرگ علوی، پنجاه نفر و سه نفر، دکتر انور خامه‌ای، و نیز سه جلد مفصل خاطرات دکتر



نامه های خلیل ملکی

امیر پیشداد
محمد علی همایون کاتوزیان

۴

۲۹۷

برخورد افکار و عقاید راه پیشرفت جامعه را مسدود می‌پندارد. اما «رفقا»، نظیر هر فرد یا گروهی که در چنبرهٔ تقیده‌های عقیدتی و ایدئولوژیکی محبوس باشد، فقط خود را «بر حق» می‌دانستند، و در راه نیل به هدف، استفاده از هر وسیله‌ای، از جمله لجن مال کردن و کشتن شخصیت مخالفان را مجاز می‌شمردند. بنابراین، همه افرادی که به نظام اعتقادی آنها معتقد نبودند، دزد و خائن و جیره‌خوار خارجی‌ها یا عوامل داخلی آنها تصویر می‌شدند. فروغی که از نظر ورود دانش نظری جدید به ایران، چه در زمینه فلسفه و اقتصاد و علوم سیاسی و چه در حوزه نقد ادبی و فرهنگی، مقامی بس شامخ دارد، مزدور و خائن قلمداد می‌شد. فکر مدرن، مقولات مختلف اجتماعی را تجزیه می‌کند و سپس نسبت به هر بخش به داوری می‌نشیند. ممکن است با برداشتهای سیاسی فروغی و امثال او موافق نباشیم، اما این موضوع چه ربطی به خدمات فرهنگی وی دارد؟ رهبران حزب توده متأسفانه علمدار راه و رسمی شدند که آثار نامطلوب و زیان‌بخش آن را در سالهای بعد به جان احساس کردیم و می‌کنیم. برخورد قالبی و یکجا با افراد و پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی. بنابراین، اگر رژیم جاده و سد و کارخانه می‌ساخت، به سبب مخالفت بحقی که با آن رژیم داشتیم، همه چیزها را، حتی اگر به قول ملکی نظیر ملی کردن آب و جنگلها مترقی می‌بود، باید تخطئه می‌کردیم. این کارها را باید به

سیاستهای خارجی متناسب می‌کردیم، بی‌آنکه فکر کنیم که «سیاستهای خارجی» چه نفعی در این میان دارند، یا حتی آیا امکان دارند که در کلیه این امور مربوط به کلیه مستملکات یا تحت‌الحمایه‌های خود دخالت و برنامه‌ریزی کنند. برخورد قالبی و وجه دیگری هم داشت. همان طور که همه چیزها و کارهای مخالفان تخطئه می‌شد، همه چیزها و کارهای «برادر بزرگ» اجباراً باید مورد ستایش و بزرگداشت قرار می‌گرفت. ممکن بود احساس کنیم که مثلاً سیاست روس‌ها در ماجرای آذربایجان یا دخالت شوروی در مجارستان یا چکسواکی درست نبوده است، اما به سبب فکر قالبی راه‌گریزی نداشتیم؛ این کارهای نادرست را هم اجباراً باید تایید می‌کردیم. زندانی و در بند، و بناچار فاقد مبانی منطقی و سنجیده فکری.

خلیل ملکی در آن شرایط لجن مال شد. این طرز فکر نادرست و غیرانسانی و ارتجاعی تا به آنجا در اذهان نفوذ کرده بود که حتی متحدان کم و بیش طبیعی ملکی و امثال او نیز در مبارزات اجتماعی خود از آن استفاده - یا سوء استفاده - می‌کردند تا راه همکاری ملیون را با ملکی و طرفداران او سد کنند. غافل از آنکه وقتی چنین شیوه‌ای باب شد، خود آنها نیز دیر یا زود قربانی آن خواهند گردید. بنگرید که بر سر جبهه ملی و رهبران آن چه آمد. به قول ملکی، اختلافات و سوءظن آنها به یکدیگر چنان درجه‌ای داشت که حتی اگر به دولت می‌رسیدند، قبل از آنکه دیگران به سراغ آنها بیایند، خود یکدیگر را تکه و پاره می‌کردند (ص ۱۲۲). توجه کنید که این پیش‌بینی مربوط به سالهای ۱۳۳۷ و بعد از آن است و ربطی به سال ۱۳۵۷ ندارد.

چون چرخش روزگار و بخصوص کتابهایی که دشمنان آن روز ملکی پس از گردش ایام نوشتند، بطلان این اتهامات را بیش از پیش ثابت کرد و نشان داد که ملکی نه نوکر امریکا بود و نه جیره‌خوار دربار، بیش از این در این باره تفصیل نمی‌دهم. آنچه تدوین‌کنندگان کتاب نوشته‌اند، به حد کافی گویاست: «این نامه‌ها... چیزهایی از سادگی روان‌شناختی [ملکی]، از رک‌گویی‌های بی‌امان و غیر سیاستمدارانه‌اش، از اعتماد به نفسش، از گذشت و چشم‌پوشی‌اش، از انعطاف سیاسی‌اش، از کم‌حوصله‌گی و حساسیتش نسبت به «حماقت» دیگران و بی‌اعتنایی آنها به «عقل و منطق»... از مناعتش، از دست‌تنگی‌اش، از بیماری‌هایش، از روابط و مسائل خانوادگی‌اش، و از چیزهای دیگری حکایت می‌کنند که فقط کسانی که او را خوب می‌شناختند با آنها آشنایی دارند» (ص ص ۲ و ۳).

باید امیدوار بود که درس بگیریم و بی‌جهت و به صرف عقاید سیاسی به دیگران اتهام نزنیم و لجن مالشان نکنیم. این شیوه، محیط را مسموم می‌کند. راه خدمت را بر خدمتکاران می‌بندد. و فقط به کلاشان و فرصت‌طلبان میدان می‌دهد.

اما تحلیل عقاید ملکی درباره اوضاع روز ایران و جهان اهمیت بیشتری دارد. در نامه‌ها با دامنه‌ای گسترده از موضوعها روبرو می‌شویم. از «حسادت و رقابت» موجود بین رجال ملی (ص ۷۱)، آنچه مانع از تحقق وحدت نیروهای ملی می‌شد (۷۵ و بعد)، مشکلات رژیم بعد از اصلاحات ارضی (۸۵)، فقدان رهبری (۱۲۰ و بعد)، چپ روی روشنفکران سالنی و برداشتن سنگ‌های بزرگ (۱۳۴)، اهمیت اعتراف به اشتباه در مبارزات اجتماعی (۱۳۵ و بعد)، ساده دلی روشنفکران درباره شوروی (۱۱۳ و بعد)، اختلافات چین و شوروی (۱۴۴ و بعد)، اهمیت تاکتیک و استراتژی درست (۱۷۰ و بعد)، تفاوت نظر درباره ۱۵ خرداد (۱۳۹ و بعد)، و... اشارات او به «روح توده‌ای» نیز، که نوسانها و گردش آن را ظاهراً رادیو مسکو و رادیو پیک ایران معین می‌کردند، جالب توجه است (ص ۱۲۰). همچنین، نامه‌ها ملامت است از احترامی که ملکی برای همسرش، صبیحه خانم گنجه‌ای، احساس می‌کند؛ او را شریک راستین زندگی خود می‌داند، شاید هم چیزی بیشتر از آن. وقتی خانم می‌فرمایند که به خاطر قلبش نباید به شهرهایی در اروپا که آشنا ندارد سفر کند یا بهتر است تا عید از اروپا به تهران باز گردد، کار تمام است. به واقع مدیون اوست که با شغل دبیری و مدیری مدرسه «چرخ زندگی» آنها را می‌گرداند. تنگدستی یا دغدغه‌های مالی او در این نامه‌ها نمایان است. وقتی با نامه از رفیقی در اتریش تقاضای ۵۰۰ شلینگ قرض می‌کند تا بتواند «به اضافه پول موجود در حساب بانکی کرایه خانه، هزینه بیمارستان و مخارج جاری» را پردازد (ص ۱۲۸)، دل خواننده آگاه به درد می‌آید که این «جیره‌خوار امپریالیسم و دربار» چطور تا به این حد فلاک زده بوده است. در نامه‌ای دیگر، به یکی از رفقای جوان که ظاهراً، به علت فعالیت‌های سیاسی، پدرش مدتی با او قطع رابطه کرده و برایش پول نمی‌فرستاده، توصیه می‌کند حال که رابطه آنها دوباره برقرار شده است، حتماً برای عید نوروز با پدرش مکاتبه کند. «به او یادآوری کردم که من سراسر عمر یک مبارز خسته نشدنی بوده‌ام و هستم، اما در عین حال، پدر نیز هستم و قطع رابطه پدر و فرزند را برای همیشه، جرمی نابخشودنی می‌دانم» (ص ۱۹۴).

این چهره انسانی، که براستی ویژگی انسانهای بزرگ است، در سراسر نامه‌ها به چشم می‌خورد. منظورم این است که برای بررسی نامه‌های خلیل ملکی از زوایای مختلفی می‌توان وارد شد که طبعاً ورود به همه آنها در این مختصر امکان ندارد. پس، بناچار، در چارچوب هدف تحلیل حاضر، یکی دو مورد «اجتماعی‌تر» را برمی‌گزینیم و سخن خود را فقط در محدوده آنها ادامه می‌دهیم.

بعد از شکست سنگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، وقتی با آن کودتا دولت نهضت ملی در هم شکست و بسیاری از مبارزان به زندان افتادند، وقتی زمستانی آمد که، به قول اخوان، سرها در گریبان بود و سلامت را نمی‌دادند پاسخ، بسیاری ترک مبارزه گفتند و به گوشه‌ای خزیدند. ملکی، اما، از آن گروه نبود. برعکس، وقتی از زندان سخت فلک الافلاک برگشت*، بی‌درنگ مبارزه را از سر گرفت. حال که مصدق به بند افتاده بود، ملکی امید داشت که با سازمان دادن ملیون در قالب جبهه ملی بتوان از فشارها کاست و هر آنچه را ممکن است نجات داد. طبیعی بود که پس از مصدق، مبارزه باید در قالب همان جبهه‌ای ادامه می‌یافت که یادگار او و حیثیت و اعتبار بزرگ او بود. دکتر مصدقی به جبهه ملی به مثابه یک حزب نمی‌نگریست. آن را چتری می‌دانست که همه احزاب ملی باید، با حفظ سازمان و هویت مستقل خود، زیر سایه آن فعالیت کنند (ص ۱۹۸).

ملکی، در معنای کلمه، انسانی سیاسی بود. این کتاب، شامل بخشی از نامه‌های او در سالهای ۱۳۲۷ تا تیر ۱۳۴۸ است، یعنی تا دو هفته پیش از مرگش. قبل از آن، وقتی در زمان رضاشاه همراه با سایر جوانان ایرانی برای تحصیل به اروپا اعزام شد، فعالیت سیاسی را آغاز کرد و به همین سبب او را به ایران بازگرداندند. به این ترتیب، از حیات ۶۸ ساله‌اش، حدود ۵۰ سال به طور جدی به مبارزه و فعالیت سیاسی و اجتماعی مشغول بود. بعد از بازگشت از اروپا، با دکتر ارانی و گروه موسوم به ۵۳ نفر به زندان افتاد. با سقوط رضاشاه، اعضای این گروه، بجز دکتر ارانی که در زندان درگذشته بود (و می‌گفتند او را کشته‌اند)، از زندان آزاد شدند. برخی از آنها حزب توده ایران را تشکیل دادند. بعد از مدتی تردید، سرانجام ملکی هم به آنها پیوست. تردیدش از آن رو بود که به شماری از رهبران حزب توده اعتماد نداشت و چون رفتار و ضعف‌های آنها را در زندان دیده بود، فکر نمی‌کرد که آبش با آنها به یک جوب رود، که بالاخره

۳۰۰

* در نامه به دکتر مصدق، «پدر بزرگوار ملت ایران»، از تجربه این زندان چنین یاد می‌کند: «آنچه در فلک‌الافلاک در انتظار من بود یک شکست بود. شکست زوجی از نوع جدید است که در تمامی ادوار گذشته تاریخ نظیر ندارد و از اختراعات قرن بیستم است. من در آنجا در یک محیط کینه و نفرت غوطه‌ور بودم. این که انسان تک و تنها در میان گروهی زندانی باشد که هم‌زمان سابق او بوده‌اند ولی به او به نظر یک دشمن و خیانت‌کار می‌نگرند عذاب لیمی است که تنها کسانی که در معرض آن باشند به درجه خرد کنندگی آن پی می‌برند» (ص ۶۹). زندگی بنگر گردش چرخ فلکی را کآورده کنار تو خلیل ملکی را. در همین نامه می‌نویسد که پسر مرحوم ملک‌الشعرا بهار - که از آن حزب برگشته و هفته‌ای یک بار به دیدار ملکی می‌رفت - برایش تعریف کرده است که «رفقا» در فلک‌الافلاک نقشه قتل ملکی را کشیده بودند (همان صفحه).



● طراحی از چهره خلیل ملکی کار بهمن محصن

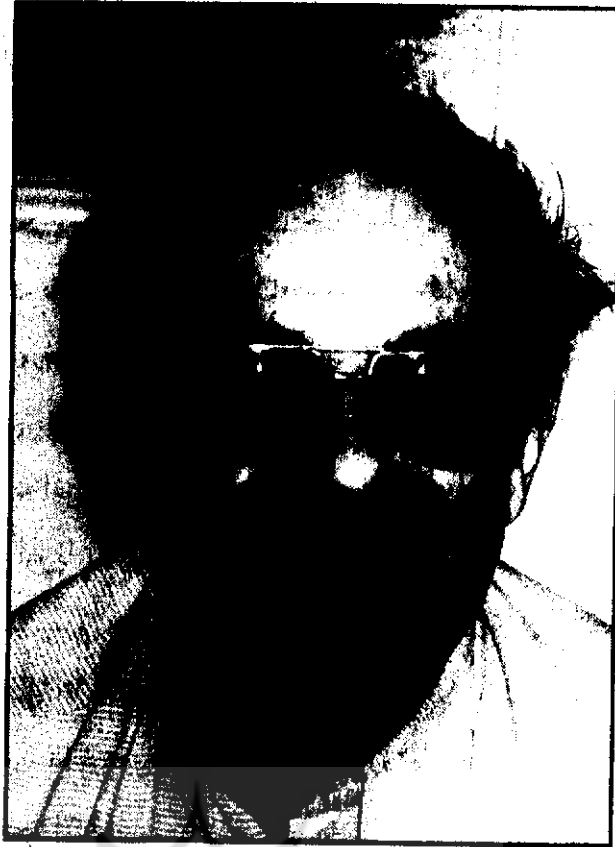
هم نرفت. بعد از آنکه ماجرای فرقه دمکرات آذربایجان به راه افتاد و حزب توده، علی رغم مخالفت جمع کثیری از اعضایش، کمیته ایالتی حزب را در آذربایجان منحل کرد و به فرقه دمکرات تحویل داد، یعنی عملاً بر تجزیه ایران صحنه گذاشت، و بخصوص بعد از آنکه حزب در تهران هم آشکارا به حمایت از سیاست شوروی برخاست و تحت حمایت سربازان ارتش سرخ میتینگ داد و از واگذاری نفت شمال به روس‌ها طرفداری کرد، اختلافهای درونی حزب توده ترمیم‌ناپذیر شد. جزئیات ماجراهای آن سالها را باید در کتابها خواند. خلاصه آنکه، ملکی همراه با بسیاری از فعالان و سرشناسان حزب توده انشعاب کرد. در جریان انشعاب، انور خامه‌ای نقشی فعال داشت؛ ظاهراً پیشنهاد انشعاب اصلاً از جانب او مطرح شد. * سپس، ملکی خانه‌نشین شد و از سیاست کناره گرفت. اما وقتی امواج نهضت ملی شدن نفت به رهبری دکتر محمد مصدق فوران گرفت، ملکی هم به عرصه مبارزات سیاسی بازگشت. او را با دکتر مظفر بقایی، که در آن زمان از فعالترین حامیان مصدق بود، آشنا کردند و آن دو «حزب زحمتکشان ملت ایران» را پایه گذاشتند. این حزب مدت کوتاهی خوش درخشید. در واقع، به تعبیری، به صورت نهاد تثوریک نهضت ملی درآمد. در آن شرایط که روزنامه‌های حزب توده غوغا

* نک: دو کتاب یاد شده از دکتر انور خامه‌ای.

می‌کردند، روزنامه شاهد کم و بیش تنها نشریه‌ای بود که در حوزه نظری حریف آنها می‌شد. اما همکاری بقایی و ملکی دیری نپایید. وقتی بقایی به راه مخالفت با مصدق پا نهاد، ملکی و همفکرانش از او بریدند و حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) را بنا نهادند. نیروی سوم، از لحاظ نظری، مهمترین حزب دوران نهضت ملی محسوب می‌شود و نه تنها مکتب فکری مستقلی در برابر چپ‌های وابسته (به شوروی) ایجاد کرد، بلکه بر بخشی از نهضت ملی به طور اخص و بر جامعه به طور اعم چنان تأثیر کرد که پیامدهای آن تا به امروز هم باقی است.

پس از ۲۸ مرداد، ملکی مدتها کوشید تا جبهه ملی را از حالت انفعالی در آورد و دارای برنامه و رهبری نیرومند کند. اما در این کار شکست خورد. بخش اعظم نامه‌ها حکایت از این سرخوردگی ملکی دارد. از لحاظ تاریخی، مهمترین بخش این کتاب شاید نامه‌هایی باشد که در ارتباط با این موضوع می‌نویسد. وقتی اسدالله علم از او برای ملاقات با شاه دعوت می‌کند و او بعد از مشورت با سران جبهه‌ای این دعوت را می‌پذیرد، تصورش بر این است که رژیم در حالت ضعف قرار دارد و حاضر به دادن امتیاز به جبهه ملی است (ص ۱۲۰ و بعد). ولی چه سود؟ رهبران جبهه ملی آمادگی ندارند و فرصت از دست می‌رود. ملکی در نامه به دکتر مصدق چنین می‌نویسد: «این امراض فکری و روحی روشنفکرانه به همراه عدم آگاهی اجتماعی و سیاسی و نداشتن خصلت رهبری، بزرگ‌ترین مانع و مشکل نهضت ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد بوده است زیرا پیش از آن، رهبری بلامنازع جنابعالی و شخصیت بارزتان مافوق همه و آشتی دهنده همه بود... همین روحیه انحصارطلبی و تشمت و نفاق و دیگر کمبودها در رهبری است که در اغلب کشورهای مشابه ایران نیز وجود دارد...» (ص ۷۱). «... نتیجه این ندانم کاری‌ها آن شد که شعارهایی که می‌بایست از طرف نهضت ملی ایران مطرح شود و مبارزات مهمی به دنبال آن صورت گیرد مطرح نشد و ابتکار کار به دست هیأت حاکمه افتاد اما اگرچه حالا رژیم هیأت حاکمه موفق شده موقتاً دهقانان را بفریبد و بهمین مناسبت از موقعیت خود خیلی راضی است، با این همه بزودی بمناسبت شروع دوران ساختمانی در روستاها و شهرها با مشکلات بزرگی مواجه خواهد شد. یک مبارزه جدی در پیش است که نهضت ملی ایران باید خود را برای آن آماده کند. به علت آن که در این مرحله روابط طبقات مختلف اجتماعی به شدت طرح خواهد شد، نهضت ملی ایران باید یک محتوی اجتماعی خیلی بیشتر از گذشته داشته باشد و برای مشکلات مختلف اقتصادی - اجتماعی راه حل‌های مترقی عرضه کند» (ص ۷۹).

در همین ارتباط، در اسفند ۱۳۴۲، ملکی به «رفقای سوسیالیست ایرانی در پاریس» چنین می‌نویسد: «... ساحری که نیروی عظیم دهقانی را آزاد کرده، دعای باطل السحر آن را ندارد. ثبات و عدم ثبات و یا سقوط رژیم بستگی به موفقیت اصلاحات ارضی دارد... شاه و دولت حاضر



● دکتر هرمز همایون پور (عکس از علی دهباشی)

بزودی در مقابل مشکلات زیادی قرار خواهند گرفت. برای ساختن رژیم نوین اقتصاد کشاورزی سرمایه‌داری، دستگاه سالم‌تر از دستگاه دولتی فعلی لازم است... آثاری از این اقدام و اراده دیده نمی‌شود... شاه و رژیم وقتی عملاً در مقابل انبوه مشکلات ناشی از عوامل مذکور قرار [گیرند]، احتیاج مبرم به همکاری خواهند داشت. عوامل سیاسی مختلف از جمله جبهه ملی [دوم] اگر بدانند چکار کنند و عوامل فربیی و فریفته شدن نسبت به عوام را کنار بگذارند، می‌توانند از موقعیت استفاده کنند» (ص ۹۵).

لکن امید ملکی به جبهه ملی روز به روز رنگ می‌بازد. در نامه‌ای انتقادی به جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا این‌طور می‌نویسد: «این که نوشته‌اید: در ایران جنبش‌های انقلابی را به مناسبت حسن روابط [ایران و شوروی] در هم خواهند کوبید، باید به عرضتان برسانم که در نتیجه ندانم کارهای جبهه ملی و دنباله‌روی ما و شما از آنها، متأسفانه فعلاً [حوالی سال ۱۳۴۲] جنبش انقلابی‌ای در ایران باقی نمانده است تا کوبیده شود. در ایران فعلاً یک جنبش واقعی ارتجاعی وجود دارد که به اصلاحات نیم بند کنونی نیز عقیده ندارد و فتودال‌ها و برخی از روحانیون واپس‌گرا آن را به وجود آورده‌اند... و متأسفانه جبهه ملی نیز از این جنبش ارتجاعی جانبداری می‌کند، در حالی که مانند گذشته این جبهه ملی نخواهد بود که از این همکاری بهره‌برداری می‌کند، بلکه ارتجاعیون خواهند بود که با آلت کردن جبهه ملی از اوضاع

بهره‌برداری خواهند کرد» (ص ۱۱۶). «بزرگترین نقص کشور ما که موجب بقای هیئت حاکم شده است، فقدان یک رهبری آگاه و نیرومند است... اعتماد به خود و آگاهی و نیرومندی که نیروهای اجتماعی را جلب و متشکل کند» (ص ۱۲۰).

کار به آنجا می‌کشد که ملکی می‌نویسد: «رهبران جبهه ملی حتی در سطح قرن نوزده نیز نیستند» (ص ۱۲۵)، و حملات دیگری که در سایر نامه‌ها منعکس است. در همان سالهاست که ملکی حزب نیروی سوّم را به «جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران» تبدیل می‌کند به این امید که چتری شود و نیروهای پراکنده را در لوای خود گرد آورد. به دلایل مختلف، که بخشی از آنها در نامه‌ها منعکس است، به این هدف نمی‌رسد. جالب نظر این است که او در مسائلی حتی با «رفقا» یا شاگردانش نیز در اروپا یا ایران توافق ندارد: «در نامه‌های گذشته که من از نوشتن سرمقاله [برای ماهنامه، سوسیالیسم] عذر خواستم، به این مناسبت بود که تلقی و ارزیابی من از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران تا حدودی با مالِ شما فرق دارد - و حتی در مواردی با [ارزیابی] رفقای تهران نیز فرق پیدا کرده، یعنی آنها حادثه پانزدهم خرداد را نوعی تفسیر می‌کنند که به نظر من واهی است» (ص ۱۳۹).

چه حیف که صلاحیت نوشتن تاریخ آن دوران را ندارم. در واقع، چنین چیزی هدف این مقاله نیز نیست. دنباله ماجرا را همگان کم و بیش می‌دانند. وقتی هم به اصرار و دستور دکتر مصدق، جبهه ملی سوّم تشکیل می‌شود و طرفداران ملکی سرانجام به آن پذیرفته می‌شوند، از یک طرف، همان دلایل و روحیات سابق و، از طرف دیگر، اعتماد به نفسی که رژیم به دست آورده بود و نظیر هر حکومتی که به قهر سازمانهای امنیتی متکی باشد از آن تحت هدایت ساواک به بدترین وجه استفاده می‌کرد، باعث ناکامی دوباره جبهه ملی می‌شود. هر چند با درگذشت مصدق و ملکی و تشدید سرکوبگری همه جانبه، رژیم ظاهراً به «استحکام» می‌رسد، همان بی‌خردی در برخورد با مخالفان ملی، گور رژیم را می‌کند.

همان طور که عرض شد، در اینجا قصد بازگو کردن تاریخ در میان نیست. هدف، ارزیابی کوتاه فکر و اندیشه مردی است به نام خلیل ملکی. او فکری مستقل داشت. حوادث را بر مبنای محکم فکری خود می‌سنجید (فعال‌کاری به درست یا نادرست بودن فکر و اندیشه او نداریم). نمی‌خواست عوام‌فریبی کند یا فریفته عوام شود. از همین رو، حتی وقتی شاگردانش تحت تأثیر جوّ و شرایط به نتایجی می‌رسیدند که درست نمی‌دانست، با صراحت از آنها انتقاد می‌کرد. در اینجا، می‌توان پرسید که اگر فرضاً آنچه ملکی می‌خواست تحقق می‌پذیرفت (برنامه درست و واقع‌بینانه، رهبری منسجم و نیرومند، داشتن استراتژی دوراندیشانه، اتخاذ تاکتیک‌های سنجیده و...)، نهضت ملی احتمالاً به چه مسیری می‌رفت؟

دنباله دارد